

اسناد فارسی، عربی و ترکی

در آرشیو ملی پرتغال

درباره

هرموز و خلیج فارس

«۷»

پژوهشگاه علوم انسانی و
پرتغال جامع علوم

از

جهانگیر قائم مقامی

(دکتر در تاریخ)

پروفیسر ڈاکٹر سید سعید احمد

پہلے کتب خانہ مدرسہ لیتھو پریس



پروفیسر ڈاکٹر سید سعید احمد
پرتال جامع علوم انسانی

سند شماره ۳۶

نامه محمدشاه پادشاه هرموز به دن جوان پادشاه پرتغال *

کتابخانه موزه ملی هوالنز

السلطان مظفراً للسلطنه والدنيا والاقبال، دان جوان

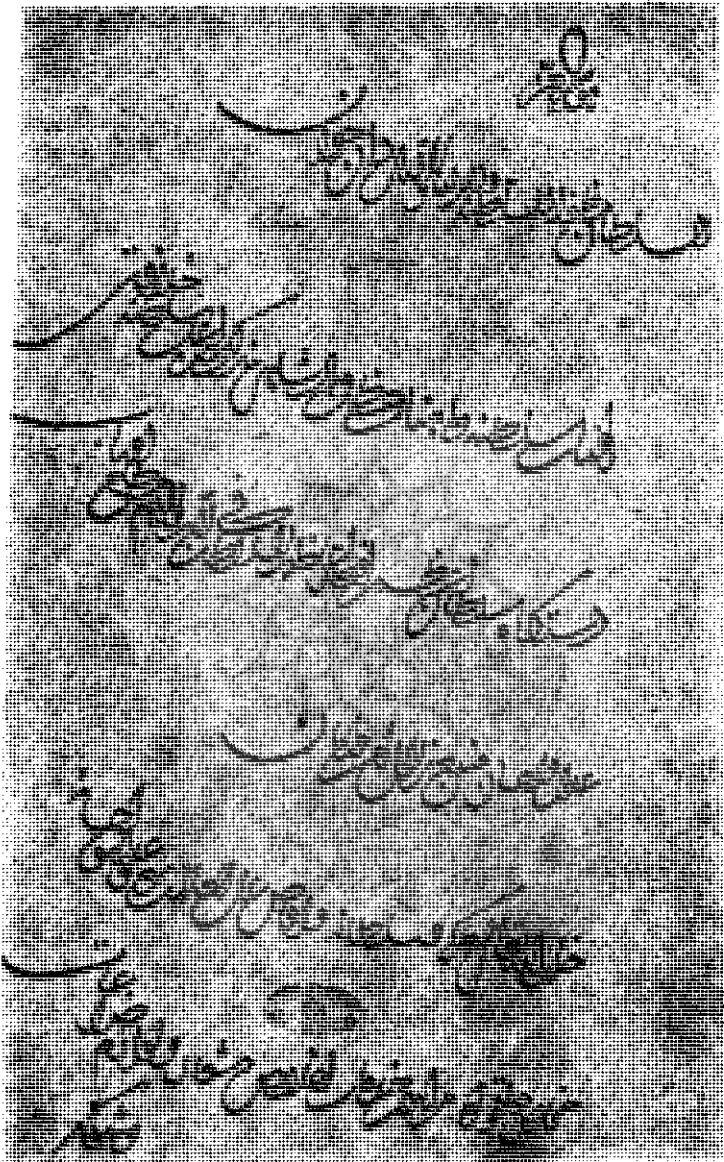
آفتاب سلطنت و ماهتاب عظمت و پادشاهی بندگی حضرت
اعلی سلطنت خلافت دستگاه، سلطان اعظم، افتخار اعظم، السلطان
فی البر والیم، مطلع آفتاب عدل و احسان، منبع زلال امن و امان
خدا لله تعالی ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و عدله و احسانه
مخلص دولتخواه مراسم خدمات اخلاص شعار و لوازم ضراعات
اختصاص آثار ابلاغ و ارسال داشته، ازدیاد ایام سلطنت و شوکت و
عظمت [را] خواهان است. بعد از عرض اخلاص اعلام رای عالی
می گردانده لویس فلکون خدمتکار این مخلص است. توقع دارم که
از حال او غافل نباشند و التفات در باره او دریغ نفرمایند. چون
مقصود عرض اخلاص بود زیاده از [ا]ین اطناب ننمود.

سلطنت و پادشاهی بردوام باد

اثر مهر بادامی شکل محمدشاه :

محمد شاه بن ابانصر شاه

* از مجموعه مدارك شرقی T. T. D. O. No. 69



قسمت اول سند شماره ۳۶ - نامه محمدشاه پادشاه هرموز به پادشاه پرتغال

سند شماره ۳۷

نامه راشد بن احمد به پادشاه پرتغال *

هزارت سال در شاهی بقا باد هزارت حاجت از شاهی روا باد
هر صبح که آفتاب عالمتاب از حجاب ظلام لیل بیرون می آید و
از تنق افق گنبد گردون بوقلمون طالع می شود و عالم و عالمیان را
به نور خود منور می گرداند و مصنوعات را واضح و لایح می سازد،
ابواب نصرت و جلال و فرصت و اقبال بندگی حضرت کیوان رفعت
گردون بسطت، سلطنت اعظم اعدل اکرم، افتخار اعظم السلطنت
فی العالم، در درج شاهی، گوهر کان پادشاهی، مفتاح کنوز عدالت،
مصباح رموز ایالت .

شاهی که در زمانه ندارد نظیر خویش

شکرانه واجب است که در روزگار ماست
مورد فیض الهی، مهبط انوار شاهی، مطلع آفتاب عدل و
احسان، منبع زلال امن و امان خلد الله تعالی ملکه و سلطانه و افاض
علی العالمین بره و عدله و احسانه و اوضح علی کافه البرایا حجة و
برهانه گشاده باد .

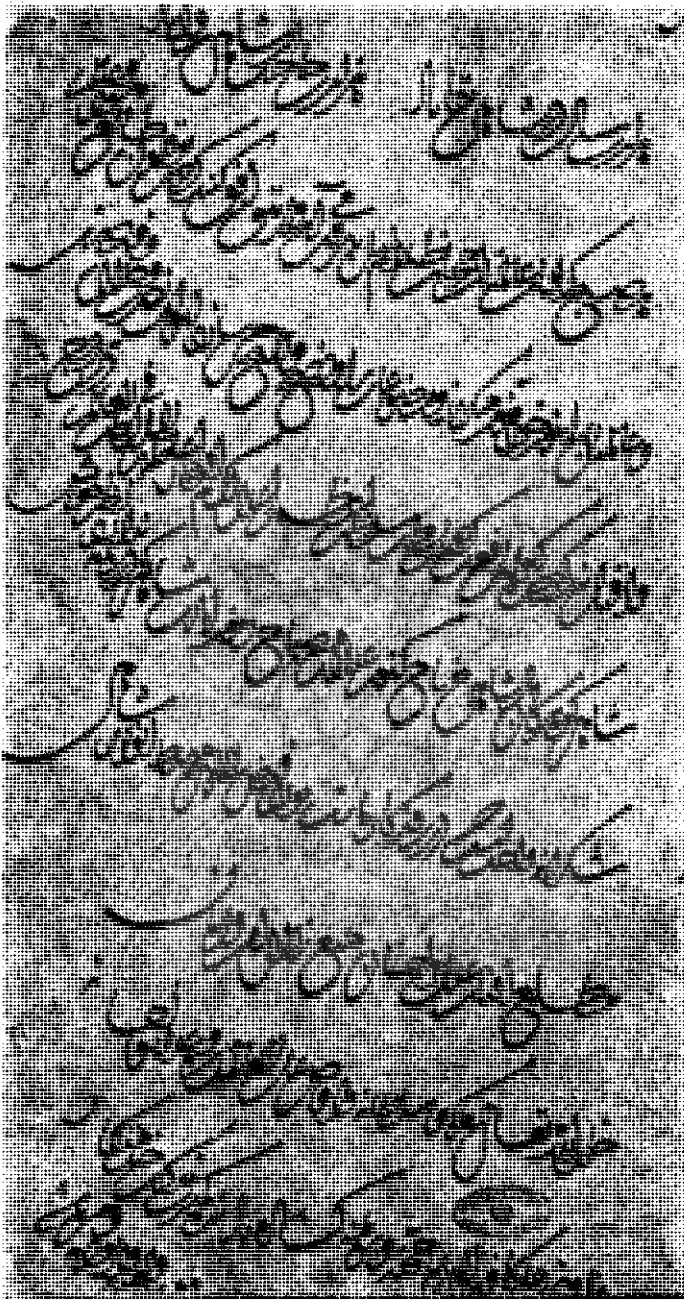
بنده کمترین بندگان خدمتکار، تراب عتبه همایون [را]
دیدگان جهان بین ساخته و به نظر عنایت و تربیت مستظهر و
مستوثق و امیدوار بوده و می باشد. بعد از عرض عبودیت عرضه
داشت می نماید که این بنده غلام و تربیت کرده ملازمان است .

* از مجموعه مدارک شرقی T. T. D. O. No. 37

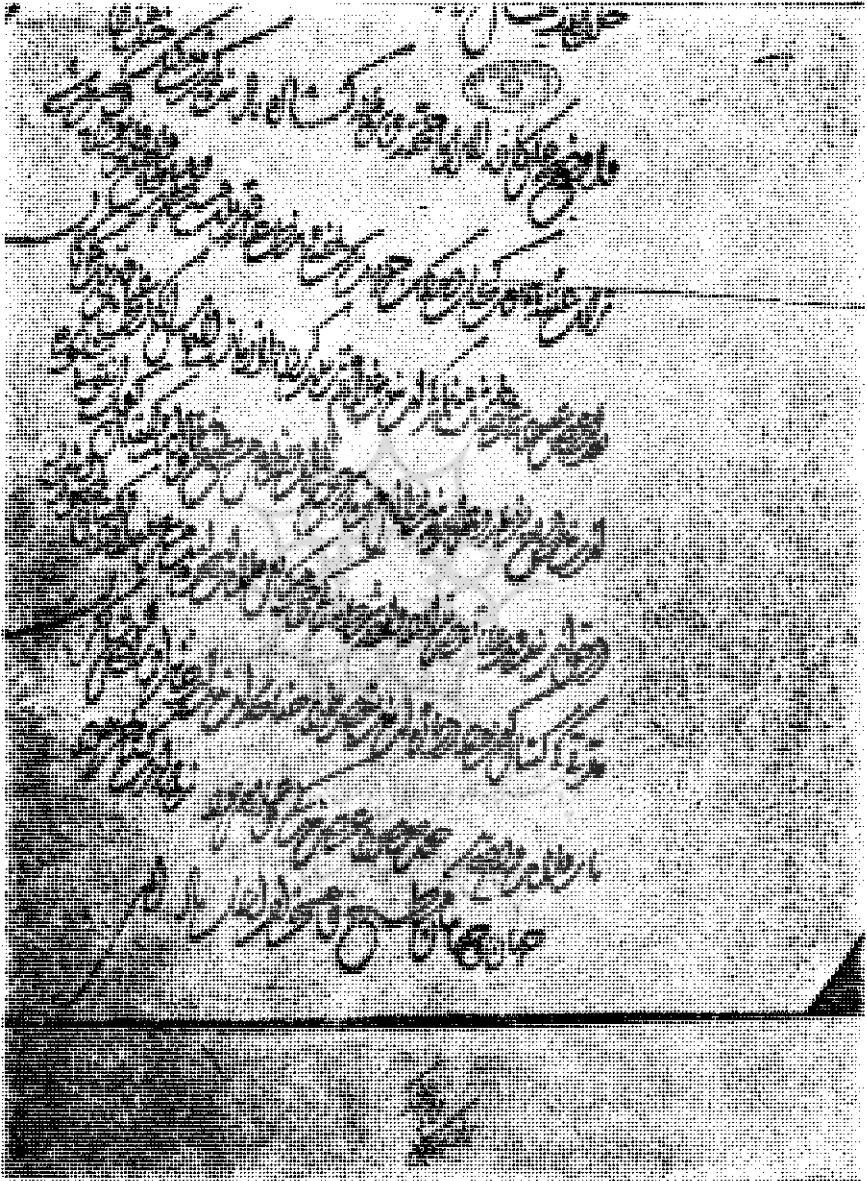
التماس آنکه نظر عنایت و تربیت کماکان از این بنده دریغ نفرماید و همواره بنده نوازی می فرماید. رجوع او امر و نواهی [را] مطیع و منقاد است و کبتان کوت آنتونی شلوره در حق این بنده و رعایا تقصیر ندارد و آنچه شرط بندگی و خدمتکاری ملازمان آن حضرت است مساعی می دارد و کبتان ملجورد شور مدتی که کبتان کوت بود درباره این بنده تقصیر ننمود چنانکه این بنده از جانب اوراضی و شاکر است. تا بر ملازمان واضح باشد .

چون مقصود عرض بندگی و غلامی بود، زیاده از [ا] این گستاخی ننمود. جهان و جهانیان مطیع و مسخر امر اعلی باد آمین .
در پشت نامه : من الخادم المملوك راشد بن احمد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



قسمت اول سند شماره ۳۷ - نامه راشدین احمد به پادشاه برتغال



قسمت آخر سند شماره ۲۷

سند شماره ۳۸

نامه راشد بن احمد به پادشاه پرتغال *

السلطان دان جوان

تا اختران سیاربر [۱] این گنبد دوار سائر ودایر آمد، آفتاب سلطنت وماهتاب خلافت بندگان بندگی حضرت فلك الرفعه گردون بسطت خلافت پناه خاقاتی کشور ستانی سلطان اعظم اعلم و خاقان عدل و اکرم، افتخار اعظم سلاطین فی العالم، مفتاح رموز امارت، مصباح کنوز عدالت، مورد فیض الهی، مهبط انوار پادشاهی، محسود میل دولت طغرل و سنجر و مسجود [—] روح کسری و قیصر، [—] سماء تعظیم و تبجیل، آینه جمال اکرام و تفضیل، المستظهر بعناية الملك المنان خلد الله تعالی ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و عدله و احسانه و اوضح علی كافة الابرار حجة و برهانه، تابان و درخشان باد بنده کمترین بندگان و کمترین چاکران، تراب عتبه همایون [۲] کحل دیدگان جهان بین ساخته و به حسن عنایت و شفقت و تربیت و التفات خاطر نواب درگاه اعلی مستظهر و امید [۳] بوده ملتمس آنکه این بنده خاک برداشته خود را در سلك بندگان منخرط می فرمایند و نظر شفقت و مرحمت دریغ نفرمایند.

بعد از عرض عبودیت و عتبه بوسی معروض رای نواب کاهنگار

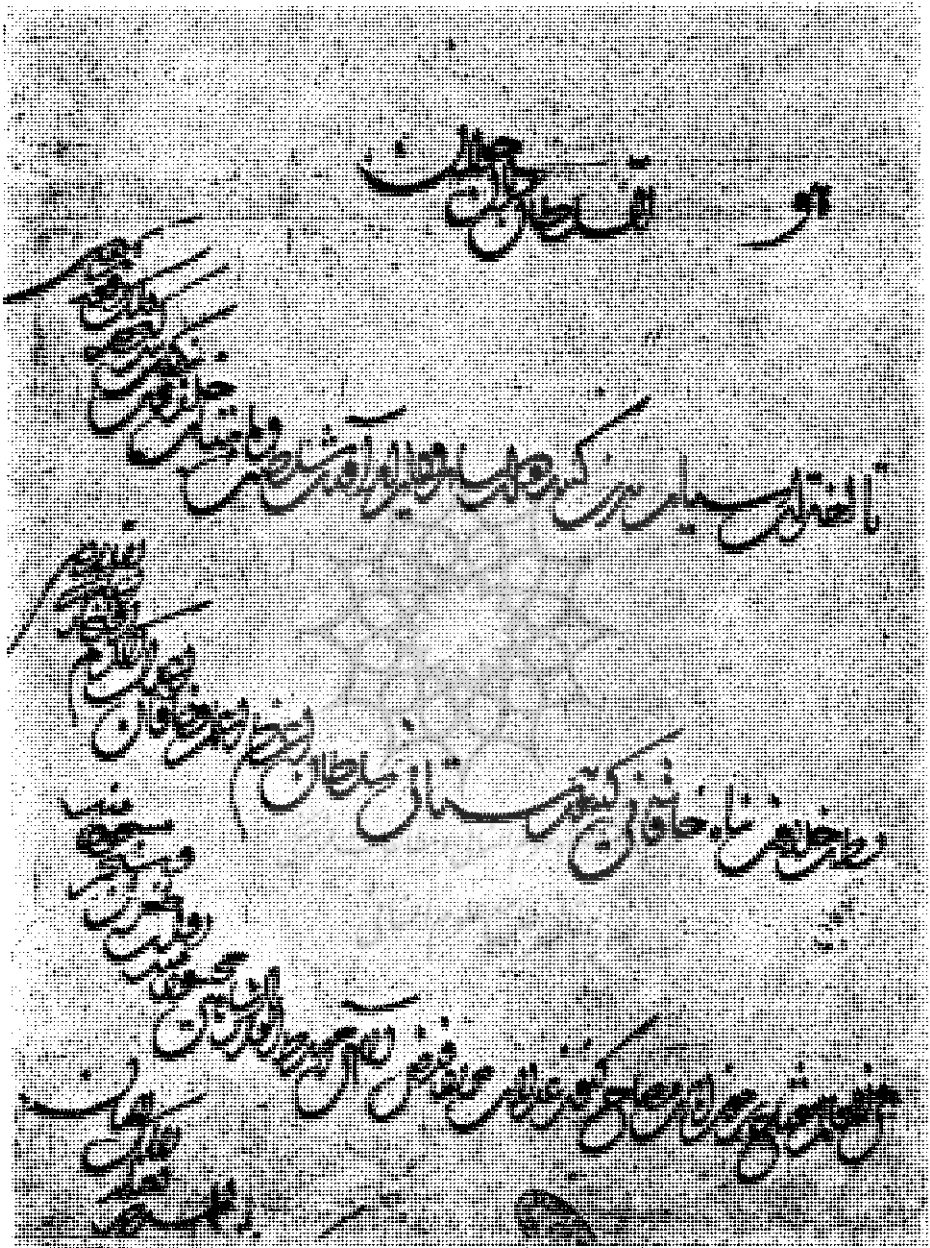
* - از مجموعه مدارك شرقی T. T. D. O. No. 27

عالی‌مقدار آنکه رفیع‌جناب دولت‌مآبی کشپرویلو، کاراین بنکسار در خدمت و اخلاص نواب همایون و ضبط و ربط احوال تقصیر ندارد و آنچه شرایط عبودیت و خدمتکاری است از او به‌ظهور می‌رسد و این مقال بر تمام مردم فرنگ و مسلمان و غیره واضح است. التماس آنکه نظر تربیت و مرحمت درباره او که از زمره غلامان مخلص خدمتکار است دریغ نفرمایند. چون غرض عرض عبودیت بود زیاده از این جسارت و بی‌ادبی را حد خود ندانست .
جهان و جهانیان مسخر امر اعلی پادشاهی باد.

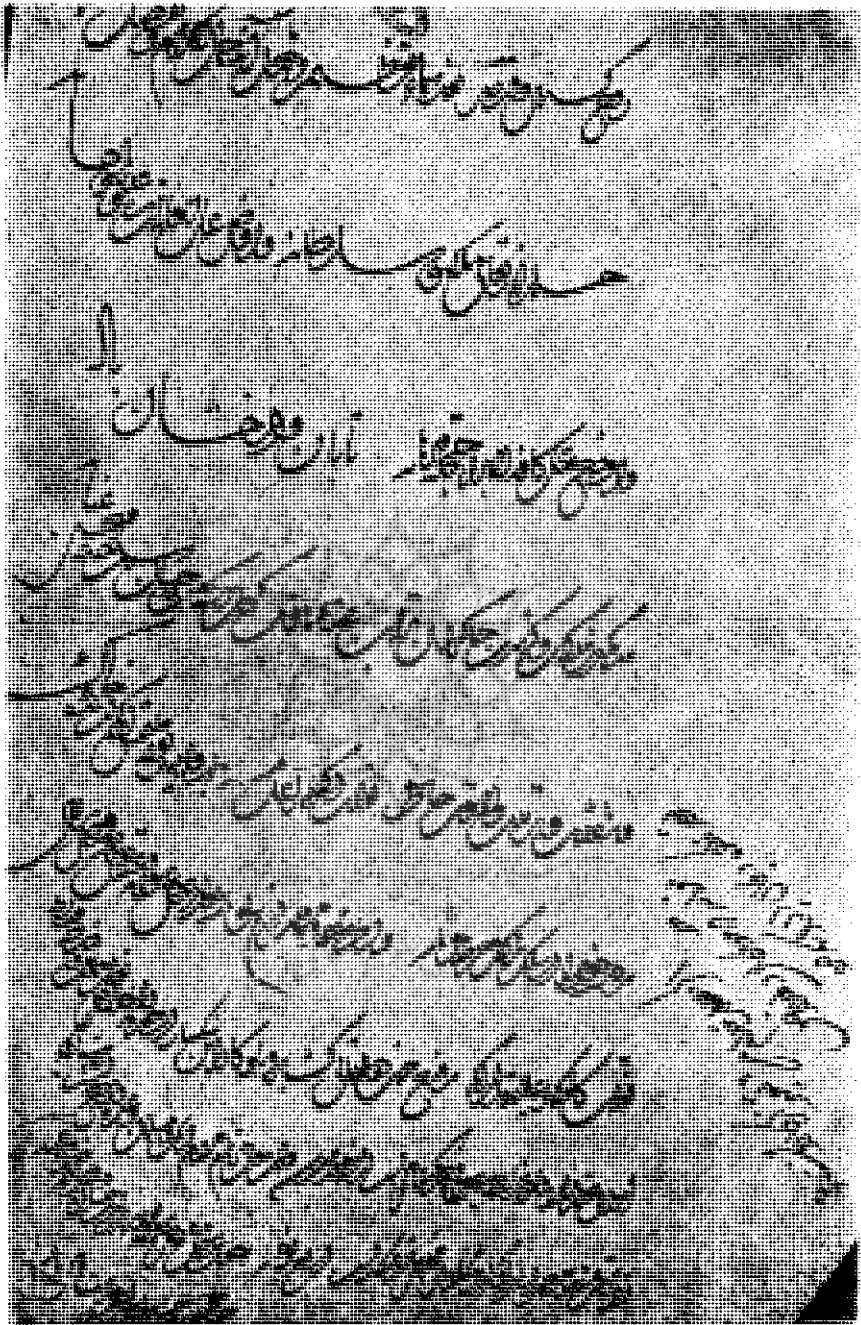
اگر مصلحت خدام باشد تغییر این کار این نفرمایند که در خدمتکاری و اخلاص تقصیر نکرده و به‌جان ایستادگی دارد .

در پشت نامه امضای راشدبن احمد
بنده کمترین بندگان راشدبن احمد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



قسمت اول سند شماره ۳۸ - نامه راشدین احمد به بادشاه برتغال



قسمت آخر سند شماره ۳۸

سند شماره ۳۹

نامه راشد بن احمد به پادشاه پرتغال *

مظفراً للسلطنه والخلافه والدولة والاقبال والدنيا والارض،
دان جوان

سعادتى كه دست حوادث ايام به دامن ارتفاع آن نرسد و دولتى
كه گرد تحول و انتقال پيرامن جلال آن نگرود، ملازم ملازمان پادشاه
عالم پناه سلطان سلاطين العالم مالك رقاب الامم و ملجاء الملوك فى
البر واليم، ظل الله تعالى فى الارضين، قهرمان الماء والطين

اى مكحل ديده بختت به كحل التيام
واى مخاطب پنجه قهرت به حكم لاتدر

گرنگشتى گوهر ذات شريفت واسطه
مى گسست ايام، سلك عقد نسل بوالبشر
خدا لله تعالى ملك و سلطانه و افاض على ملك العامره و عدله
واحسانه لليوم القيام باد،

بنده كمترين خدمتكار مراسم عبوديت النمايه به محل عرض
معروض و مرفوع مى دارد و به حسن عنايت لانهايت و التفات خاطر
عاطرفياض كيميا خواص، مستظهر و اميدوار است .
بعد از عرض بندگى و خدمتكارى به عز عرض نواب كامگار
عرضه مى دارد كه از روزى كه اين بنده كمترين خودشناس شده و
راه به عقل برده، طريق خدمتكارى و جانسپارى به خدام على مقام

* - از مجموعه مدارك شرقى ، T. T. D. O. No. 66

آن حضرت پیش گرفته و دواى خود را در همین خدمتکاری دیده و مال و جان خود صرف خدمت آن صاحب نموده، به نوعی که عالمیان مشاهده این حال نموده‌اند. از [ا]ین سبب تمامت مسلمین ازدور و نزدیک عداوت با این غلام نهاده‌اند و در قصد سر و مال این غلام بوده‌اند، به ظاهر و باطن و این بنده پروای هیچ کس نکرده و نظر به آن بدی‌ها [ی] ایشان ننموده و همچنان در مقام اطاعت و بندگی و خدمتکاری است [چنانکه]^۱ جمله بزرگان فرنگ از کپتن تمران و کپتانان مشاهده خدمتکاری و جانشپاری این بنده کرده‌اند و یقین که به عرض صاحب رسانیده باشند و اگر نرسانیده باشند تفحص فرمایند که این بنده چه خدمتکاری‌ها و جانشپاری‌ها در خدمت آن صاحب نموده و هیچکس از کپتن تمران و کپتانان که به درخانه آمده بودند هیچ التفاتی ننموده بودند الا به زبان تواضعی می نمودند و این بنده را توقع آن بود که چون در خدمت صاحب است و تمام مسلمین کمر عداوت با این بنده بسته‌اند، از دور و نزدیک به نوازش صاحب ما را سرافراز گردانند و تقویت و تربیت فرمایند هیچکس ملتفت نشدند بلکه رئیس شرف باکپتان کرستان مندرس^۲ راست داشت نمود و پنج غراب فرستاد و طلب بنده کردند که ایداء بنده کنند بلکه در قصد جان بودند و بنده هیچ گناه به غیر از خدمتکاری آن صاحب نداشت. قبل از یک روز که بنده را بگیرند کپتن تمران دکونیا رسید و تفحص حال نمود و براخلاص این بنده و بدی دیگران مطلع شد، به فریاد این بنده رسید و بنده را همراه خود به هرموز برد و تفحص بلیغ نمود چون دید که بر بنده تقصیری نیست غیر از خدمتکاری آن صاحب، التفات فرمود و آنچه عنایت عدالت و راستی و اخلاص صاحب خود بود به جای آورد و این بنده را تکلیف به وزارت

۱- در نسخه اصلی : چنانچه

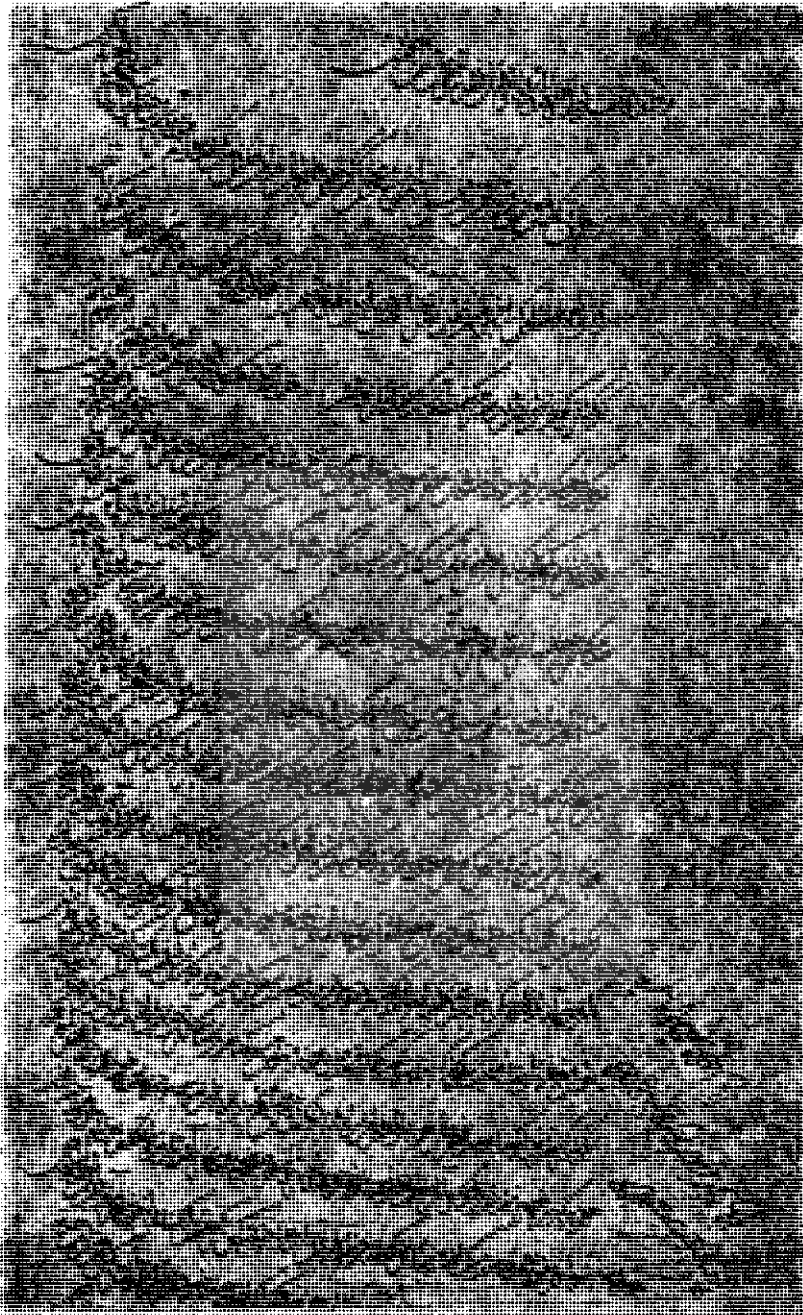
هرموز نمود. چند روز بنده قبول ننمود، به واسطه چند سبب که آنچه وزرا [ای] سابق کرده اند در ظلم و زیادتی بارعایا جهت تسکین کپتن تمران و کبتانان از این بنده نمی آید و من این خدمت و اخلاص خود ضایع نمی کنم. چون اخلاص این بنده و راستی مشاهده نمود تکلیف بنده به وزارت هرموز نمود و گفت اگر اخلاص صاحب خودداری این وزارت قبول کن و این بنده این خدمت که کردم نه به خاطر وزارت هرموز بود بلکه توقع و ترقب بنده از آن صاحب زیاده از این منصب است که عنایت در حال این بنده فرمایند زیرا که این بنده را غیر از آن صاحب ملاذ و ملجائی نیست و از روزی که به خدمتکاری صاحب به وزارت مشغول است طمع در مال ملک و رعایا نکرده. از فیطورها سؤال فرمایند آنچه بنده رسانیده و آنچه دیگران رسانیده اند و از [ا] این سبب جمعی از کپتانان و جمعی مسلمانان که صاحب حکم اند عداوت با بنده بسته اند و قصد جان بنده کرده اند بلکه به خانه بنده به قصد جان بنده آمده اند و خانه مرا سوختند که به یک پیراهن از خانه بیرون افتاد [م] و در خدمت صاحب خود با آن همه زحمت صبر کرده ام و در [ا] این مدت شب و روز خواب نکرده بودم. از بزرگ و کوچک و مالی که به دولت و عنایت آن صاحب در [ا] این مدت جمع کرده بودم و از ذخیره [ای] که پدرم از برای بنده گذاشته بود همه در خانه بنده سوخته شد و آن همه صدقه [دو سه کلمه محو شد] آنتونی شلویره رسید دشمنان به هم گفتند که من خیانت در مال پادشاه کرده ام. این سخن به بنده رسید التماس از کپتان کردم. کپتان به خدمت پادشاه آمد و محاسبه کردند و تفحص نمود. آنچه مشاهده کردند به عرض می رساند و بنده خود به عرض نمی رسانم چون او آن مشاهده کرد امداد بنده نمود و ضبط مال بنکسار کرد و بنده در اخلاص صاحب می گویم

مدد می‌کند و آنچه در بنکسار و ضبط دریا می‌نماید به صلاح و مشورت این بنده است و او در اخلاص و بندگی و خدمت آن صاحب [آنچه لازمه خدمتکاری] است به جای می‌آورد به نوعی که مزیدی بر آن متصور نیست و از [ا]ین سبب از روزی که او آمده بنده خواب خوش در خانه خود می‌کنم و ایمن شده‌ام و تقویت و همراهی در خدمت صاحب خود بر [ا]ین بنده می‌کند و خدمت صاحب به زر نمی‌فروشد تا احوال واضح فرمایند.

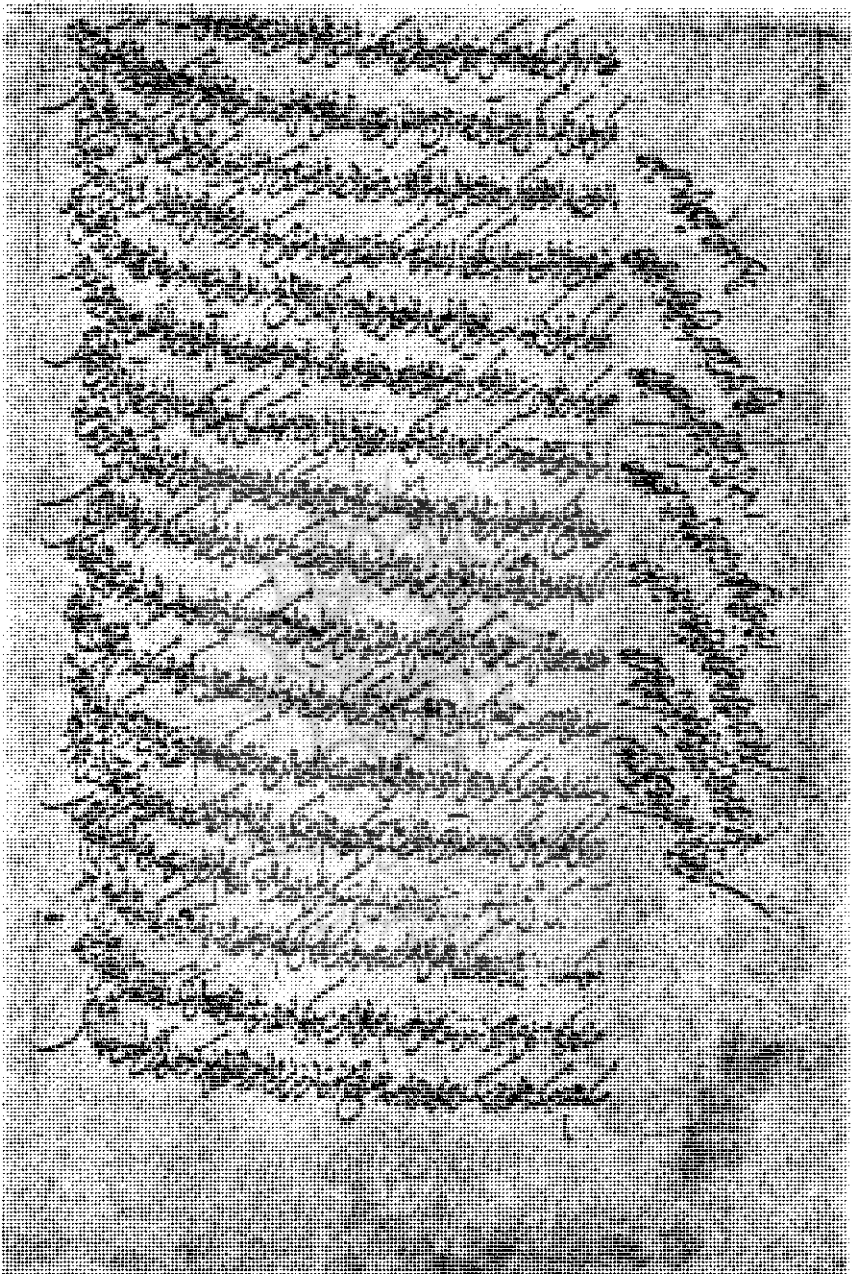
چون مقصود بندگی بود بیش از این گستاخی نمی‌نماید. قوافل
امانی آن درة التاج سلطنت در منازل فتح و نصرت علی‌الدوام
واصل باد.

در پشت نامه: بنده کمترین بندگان راشد بن احمد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



قسمت اول سند شماره ۳۹ - نامه راشد بن احمد به پادشاه پرتغال



قسمت آخر سند شماره ۳۹

(۲۱۵)

سند شماره ۴۰

نامه سلغر شاه پادشاه هرموز به پادشاه پرتغال *

باسمه‌الاسمی سبحانه

مبارزالدوله والرفعه والاقبال رای^۱ دوان جوان پادشاه پرتغال. شیدالله تعالی بنیان دوله و رفعة و اقباله فی‌الازمان [ـ] . قوافل دعوات مسکية‌التفخات و رواحل مدحات و ردية‌الفوحات مطالعه نمایند. ماهوالمقصود آنکه قبل از [ا] ین با عمدة [ال]حکام‌النصاری نونندکونیان کبیتان مور^۲ گورندوک^۳ به وکالت آن عظیم‌الشان مصالحه اختیار افتاد. خطه لسببی را با منسوبات و محصولات تسلیم فرموده [ده] شد و چون در [ا] ین ولا آثار و ثوق عهد و پیمان و خدمات اخلاص نشان مشاهده افتاد موضع حصارى از باب‌الکوت خطه دیب با قلعه میان آب و دو قلعه [ای] که متعلق به خطه لسببی بود و نداده بودیم به آن پادشاه کبیر ارزانی داشتیم. اکنون چنان کنند که پیوسته ابواب مراسلات مفتوح باشد و کبیتان موران هند را اشارت نمایند که به موجب شرطنامه [ای] که مقرر [ا] ست عمل نموده و خدمات این درگاه را واجب شمرده طریقه معاونت و مظاهرت به ظهور رسانند و در [ا] ین باب یکجهت بوده جاده اخلاص مسلوک گردانند و برحکم معین جاری دارند.

اما چیزی که از آن نتیجه مصالحه مجدداً ظاهر می‌گردد از نوشته کوروندوگک به وضوح خواهد پیوست. فی‌السابع من شهر رجب‌المرجب عمت برکاته لسنه‌الثنین و اربعین و تسعمائه‌الهجریه‌النویه علیه شرایف‌التحیة الابدیه‌السرمديه [هفتم رجب سنه ۹۴۲ هجرى].

* - در مجموعه مدارک شرقی T. T. D. O. No. 17

۱- رای تحریف شده کلمه Rei پرتغالی به معنی پادشاه است.

2- Nuno da Cunha Capitao - mor

۳- منظور گراند دوک است.

بسم الله الرحمن الرحيم
 نامه سلطان محمد سلطان به پادشاه هرموز
 در جواب نامه پادشاه هرموز که در آن
 نوشته شده است که من را با کسی که در
 هرموز است و در آنجا با من است
 در آنجا که من در آنجا هستم
 در آنجا که من در آنجا هستم
 در آنجا که من در آنجا هستم
 در آنجا که من در آنجا هستم

و در آنجا که من در آنجا هستم
 در آنجا که من در آنجا هستم
 در آنجا که من در آنجا هستم
 در آنجا که من در آنجا هستم
 در آنجا که من در آنجا هستم
 در آنجا که من در آنجا هستم
 در آنجا که من در آنجا هستم
 در آنجا که من در آنجا هستم
 در آنجا که من در آنجا هستم
 در آنجا که من در آنجا هستم
 در آنجا که من در آنجا هستم

سند شماره ۴۰ - نامه سلغرشاه پادشاه هرموز به پادشاه برتغال

سند شماره ۶۱

نامه سلفر شاه پادشاه هرموز به پادشاه پرتغال*

اعلی جناب، رفعت قباب، سلطنت مآب، عدالت شعار سنیور^۱ اعظم، افتخار اعلا [ظلم السلاطین] آل مسیح، متبوع جماهیر اهل الکتب، صاحب العدل و النصفت، سلطان دان جوان خلد ایام سلطنه و اقباله و رأفته را مراسم دعوات مخالفت آیات از فرط اتحاد [—] داشته و در جاده مودت ثابت قدم است و همواره [—] رفعت خواهان است.

برای کابینه مدرسه فیضیه قم

بعد از رفع اتحاد، باعث عرض، اول عرض مخالفت و مصادقت است. ثانیاً انهاء رأی شریف آنکه در مدت یک سال و نیم که عالی جناب [—] الاکابر آل مسیح منظور نظر حاکم کبیر [—] میشل دمیل^۲ به هرموز رسیدند طریق عدالت و نصفت، شعار خود کردند و استمالت تجار اهل ملک دادند، روز به روز هرموز روی در معموری و آبادانی نهاد و اهل هرموز از عدالت او بسیار خشنود و راضی بودند. چون عالیجناب دولت مآب، افتخار بر اکابر آل مسیح سنیور دان پدرو^۳ به کپتانی جرون آمدند سنیور [—] میشل دمیل، شهر هرموز در عین معموری و آبادانی به او سپردند و متوجه گووه شدند و در خدمتکاری صاحب خود تقصیر نمودند. چون مقصود عرض محبت بود به زواید اطناب نمی نماید. به مهمات الامور مترصد اشاره است. دولت و رفعت و اقبال لایزال باد.

در حاشیه نامه، طفرای سلفر شاه بدین مضمون: سلفر شاه ایانصر شاه شنکله شاه.

* از مجموعه مدارک شرقی 90 T. T. D. O. No. 1- منظور Seigneur به معنی بزرگ و آقامست.

2— Michel de Millo

3— Don Pedro



سند شماره ۴۱ - نامه سلغرشاه پادشاه هرموز به پادشاه یرتقال

(۲۱۹) **کتابخانه مدرسه فیضیه قم**

سند شماره ۴۲

نامه رئیس بدرالدین وزیر بحرین به پادشاه پرتغال*
[ربیع الثانی ۹۴۶]

پادشاه سکندر شان دان جوان

از مقام بندگی، خود را باز به یاد خاطر خاطر در مقاطر حضرت سلطان عادل کامل، خداوندی بالاستحقاق، المظفر سلطان البر والبحر [—] الكتاب الذي انزل الله تعالى [—] بكلمة الله صاحب الامارة الباهرة خلد الله تعالى ظلال ملكه و رفعة الايام الدوله الى يوم الدين. بعدها احوال این بنده کمترین دولتخواه، در کل حال بنده دولتخواهم و این گستاخی نموده دو کلمه به عرض می‌رسانم. احوال [طرف بحرین] و طرف بصره در سال گذشته، پادشاه ترک امر فرموده بود و لشکر و سلاح فرستاده بود و امر به حاکم بغداد فرموده بود که از رودخانه [عراق] و از راه بر بر سر بصره آیند و بصره بگیرند و قلعه ببندند و محاصره بنمایند چرا که بصره بندر معمور است و از بصره به بحرین و هرموز آمدن آسان است. چون پادشاه بصره این دانستند در حال پسر خود و وزیر که نام ملامحمد است مستعدی نموده عراق و جمع پادشاهانه [—] ارسال نمود و کتابتی عرضه داشت نوشت و التماس کرده که چه احتیاج است که لشکر به سر بصره بفرستند و قلعه ببندند. در بصره قلعه [ای] که بستند مال آن پادشاه است. من و پسر و برادر و مال من و بصره همه در خدمت آن پادشاه است و من خود که هستم غلام در خدمت آن پادشاه هستم. شفقت و مرحمت درباره این غلام بفرمائید و از سر

قلعه بستن بصره بگذرید^۱ که ما خود خطبه و سکه به نام آن پادشاه بنمائیم و در خدمتکاری آن پادشاه باشیم و اولاد ما و دیگران ضامن باشیم هر چیزی که بفرمائید در خدمت از دست بیاید بجا می آوریم ، از طرف بصره بر و بحر. چون پسر پادشاه بصره و وزیرش استنبل رفتند و دست پادشاه ترك بوسیدند و آنچه پیشکش و خدمت [يك كلمه نامفهوم] گذرانیدند و پادشاه ترك شفقت و مرحمت درباره پسر و وزیرش بسیار نمود و آنچه پادشاه بصره طلب نمود قبول فرمود و به رضای پادشاه بصره عمل نمود و از سر قلعه بستن بصره گذشت^۲ و خلعت شفقت فرمود و فرمان پادشاهی دائر نمود که دیگر به بصره بمانند. چون پسر پادشاه و وزیرش به این مهم ساخته، به بصره رسیدند، پادشاه بصره بسیار خرم شد و [يك كلمه نامفهوم] بسیار کرد و در اول روز همه خلعت پادشاه ترك پوشید و به مسجد رفت و در حال امر فرمود که خطبه به نام پادشاه روم خواندند و از روز دیگر سکه به نام او کرد و پادشاه بصره امروز در خدمت پادشاه ترك است. چون پادشاه بصره از طرف ترك ایمن شدند بنیاد کردند. این بار طرف جزایر می نماید و آنچه رقبای خود است آنچنان می نماید و بحرین و قطیف می گیرند و پادشاه هرموز بنیه ندارد که بحرین و قطیف نگاه بدارد و کسی در خانه ندارد که ملك نگاه بدارد و جماعت پرتکال در هندوستان غوغای [دو کلمه ناخوانا] خواند و پادشاه پروای بحرین و قطیف نمی کند و در این زمان پادشاه بصره [-] شد و بر سر قطیف از راه بر آمد و پسر راشد که در هرموز بود حکومت قلعه قطیف به يك نفر عرب [-] خود داده بود. چون پادشاه بصره به قطیف رسید، پادشاه بصره عرب و

۱- در متن اصلی : بگذارید.

۲- در متن اصلی : گذاشت.

حاکم قطیف عرب، به يك زبان بودند. حال به جنگ نه حرب، قطیف تسلیم پادشاه بصره نمود و اگر قلعه تسلیم به پادشاه بصره نمیگردند قلعه نمی توانستند به جنگ گرفتن. چرا که قلعه سخت [بود] [-] قلعه را گرفتند، در حال کنند و همه اهل قطیف [يك کلمه نامفهوم] داشتند و از بنا دور بردند. قلعه دیگر از نو میسازند و دیگر پادشاه خوشحال شد و لشکر بسیار و دوهزار تفنگ انداز از مردم ترك و عرب جمع نموده بر سر بحرین آمد و این چنین نزاع داشت. همچو قطیف نه به [-] آمد بی جنگ و بی [يك کلمه ناخوانا] همچو بحرین برسید [چون] از آمدن خود مستعد شد يك کتابت به رساله مرا نیز فرستاد که [-]* بحرین تسلیم [کن] بی جنگ و بی دردسر. و از سر خود و مال و زن و فرزند روانه فارس یا هر جا که خود می خواهی [برو]. از پیش [از آنکه] در بحرین آیم و سخن من قبول نماید پیش [از] آنکه پشیمان شود و اگر قبول نخواهد نمودن، آن زمان تقصیر از او باشد نه از من و چند حرف دیگر نوشته شده، بی حرمتی من و خویشاوندان^۳ من. نمی خواهم در کتابت بنویسم چرا که بی حرمتی من است. چون کتابت خو[ا]ندم در حال جواب دادم که خیال بحرین از سر خود بیرون نماید که [-] بحرین مال پادشاه پرتکال است و از [ز]انی پادشاه باد چون من که نشسته ام نه آن عربم که در قطیف بوده است که بحرین تسلیم بنمایم و قلعه بحرین از برای پادشاه پرتکال است و من که نشسته ام نوکر اویم. به هر کس او بفرماید تسلیم او خواهم نمودن و تو سخن من قبول نما و پادر [-] بحرین ننهی که پشیمانی خواهی کشیدن. باز گرد و روانه بصره بشو و خود را بی حرمت ننمائی. در این گفتگو بودیم پادشاه بصره و پادشاه بر، میانه ایشان دشمنی پیدا شد و جنگ نمودند و پادشاه بر شکست به پادشاه بصره داد. حالیا در میانه

* کلمه مزبور خوانده نشده است و احتمالا بمعنی جزیره می باشد.

۳- در متن اصلی: خویشاوندان

ایشان جنگ و [يك كلمه نامفهوم] است و پروای بحرین ندارند. خداوندگارا پادشاه بصره اول چیزی نبود و کسی از او نمی‌ترسید و میسر هیچ نداشت [—] آنکه در بصره نشسته بود و نان خود می‌خورد. از این روز که پادشاه ترك را شناخته است تکبری بسیار کرد و روز به روز بر سردارد و من که در بحرین نشسته‌ام.^۴ پادشاه بصره امروز دوست دار است و در سایه پادشاه روم نشسته است. آنچه من میسر دارم و تا سردردن دارم من و خویشاوندان^۵ من در خدمت به پادشاه به جا خواهیم آوردن. ما بین فارسیان و مردم بصره نه همدیگر می‌شناسیم [يك كلمه نامفهوم] چه میسرداریم [—] بحرین مال آن پادشاه است و تسلیم آن کس خواهیم نمودن، آن کس که او بفرماید. التماس آنکه نظر و شفقت و مرحمت درباره بنده دریغ نفرمایند و این بنده را از خدمتکاران خود داند چرا که من و مال تمام و خویشاوندان^۶ در خدمتکاری آن پادشاه ایستاده‌ایم و دل خویش [يك كلمه نامفهوم] ایم که به سرو مال همه در خدمت آن پادشاه باشیم و آنچه امر بفرمائید به جا بیاوریم چنانکه در این چند ایام جماعت مسلمانان از راه بر به [—] بحرین آمدند.

این بنده پیش خود طلب نمود و خبر طایع پادشاه پرتکال سئوال نمودم که در کجا اند و در چکارند و در چه خیال‌اند. جواب دادند که غرابان^۷ در بندر [ناخوانا] اند موازی پنجاه [يك كلمه نامفهوم] کوچک و سلیمان پاشا که حاکم مصر است در استنبول است و باز نیامده است^۸ و از بندر [نامفهوم] تا مصر چهل بوده است [۹] و آب در راه

۴- ظاهراً کلمه و یا عبارتی در این جا از قلم نویسنده افتاده است.

۵- در متن اصلی : خویشاوندان .

۶- در متن اصلی : خویشاوندان .

۷- جمع غراب به معنی کشتی .

۸- در نسخه اصلی : نه آمده است .

نبوده است. ترکان معمور نمودند و چاه آب در راه بسیار ساخته‌اند جهت آیند و روند و مهم‌گذاری غرابان و [يك كلمه نامفهوم] بسیار از مصر آنچه محتاج عربستان است می‌آورند و در خیالند که نگذارند که عربستان خراب بشود. این خبر از مکه رسیده است. آنچه معلوم شده است همین است اضافی خدا می‌داند. احوال هر موز احتیاج نیست. چه من به آن پادشاه می‌نویسم که آن پادشاه خود معلوم نموده باشد. او کپتن تمران و بزرگان پرتکال هستند. احوال هر موز بنگرید همه می‌دانند. امید که آن صاحب معلوم نموده است و خواهد نمودن که از آن و [وقت] آن صاحب رئیس شرف را از هر موز به پرتکال طلب نموده است مدت ده سال [و] نیم است و در این وقت هر موز چه شده است و در زمان رئیس شرف چه بوده و این زمان چه جور است. امید که آن پادشاه به غور خواهد رسیدن و نخواهد گذاشتن در زمان همچو پادشاه عادل کامل کل [يك كلمه نامفهوم] خراب شود. البته [—] نخواهد رسیدن.

خداوندگارا من و خویشاوندان [من] و همه کبیر تا کوچک آنچه در بحرین هستیم و آن‌ها که در هر موز اند و بنده، دست آن پادشاه می‌بوسیم و تورا به صاحبی قبول د[اریم] به راستی و درستی که شفقت و مرحمت در باره ما بفرمایند و چشم ما همه روشن نمایند و رئیس شرف را بفرستند که در هر موز و در خدمت آن صاحبی در میان خویشاوندان خود بمیرد چرا که دنیا اعتبار ندارد و [يك كلمه نامفهوم] و مرد پیراست و هفتاد عمر اوست و شفقت در باره ما بفرمائید و خدمت خالو [ی] من رئیس نورالدین [که] اخلاص

۹- رئیس شرف‌الدین در سال ۹۳۶ تبعید شده است (ر. ک. به ص ۹۲)

جلد یکم)

۱۰- در نسخه اصلی: خشاوندان.

[کرد و] که چه خدمتکاری يك چند به کپتن مرفونش بکرك^{۱۱} [در] صلح نمود و در هر موز، قلعه بستند که چه سعی، خالو[ی] من رئیس نورالدین به پادشاه هر موز نمود تا این صلح تمام شد [یاد آورید] . دیگر آن صاحب یاد آورند از کشتن رئیس احمد که تفرعن از جهت خدمت به در تو^{۱۲} با کپتن مررا داشتند، [چه خدمت] نموده‌یم، جهت کشتن رئیس احمد. در [يك کلمه نامفهوم] کشتن رئیس احمد از جمله دوکس، بعد از رئیس سعدالدین ، یکی من بودم و خدا[ی] تو و من گواه است نه جهت زر و مال دنیا این کار کردیم و نه از جهت خدا، از جهت اخلاص خدمتکاری به در تو این کار نمودیم و از جهت آنکه فرزندان رئیس نورالدین و خویشان او در خدمت توبه راستی باشند و وزارت هر موز از آن فرزندان رئیس شرف‌الدین و فرزندانگان باشد. معلوم نماید از بسیار بزرگان و نوکران خود [که] در زمانه فونش بکرك در هر موز بودند معلوم نماید که این که من نوشته‌ام راست است یا نه . کپتن مرنو[نودا کوئیا] در هر[موز] آمد ، راشد مسقطی^{۱۳} که يك عرب است [وزارت] هر موزه او داد. ملك هر موز تسلیم او نمود [-] ^{۱۴} زمانه او خراب شد چرا که در زمانه او و پسرش [-] ^{۱۵} که نمی‌توان نوشتن که آن پادشاه از جماعت پرتکالیان معلوم خواهد نمود که در زمانه چون بوده است و بعد از رئیس نیز چه شده است. حالیا، اسباب امیدواری خواهد شد از جهت آنکه آن

۱۱- منظور آلفونس دالبوکرك است و در مورد کارهای رئیس نورالدین بهص ۳۵ تا ص ۳۸ در جلد یکم همین کتاب رجوع کنید.

۱۲- منظور از «در تو» ، «درگاه تو» است.

۱۳- در نسخه اصلی مسقتی.

۱۴- در این جا قسمتی از اصل سند پاره شده است.

۱۵- مانند ردیف ۲

پادشاه به غور خواهد رسیدن. دست آن پادشاه می بوسم که من معذور فرمائید در این مدت خط جهت آن پادشاه ننوشتم چراکه معامله هر موز به نوعی دیگر بود و هر کس به رضای خود کتابتی به آن صاحب می نوشتند .

امروز وقت است که آن پادشاه راستی و درستی معلوم نماید. التماس آنکه این کتابت که من نوشته ام خواهد خواندن و به غور خواهد رسیدن . کار و خدمتی که سلطنت پناه که در بحرین و بصره داشته باشند تحریر دارند، ایستاده ام زیاده چه گستاخی شود. سایه عالی مخلص و مستدام باد. در بحرین در ماه ربیع الثانی سنه ۹۴۶.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



قسمت اول سند شماره ۴۲ - نامه رئیس بدرالدین به پادشاه پرتغال

Handwritten text in a dense, cursive script, likely a manuscript page. The text is arranged in approximately 25 horizontal lines, filling most of the page. The script is dark and somewhat faded, with some ink bleed-through visible from the reverse side. The overall appearance is that of an aged, historical document.